

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
4.....	مقدمه.....
7.....	بخش اول: چارچوب نظری.....
8.....	مقدمه.....
9.....	1-1. نظریه واقع‌گرایی.....
11.....	1-1-1. مفروضه‌های نظریه واقع‌گرایی.....
11.....	1-1-1-1. نظام بین‌المللی آنارشیک.....
12.....	2-1-1-1. دولت‌ها بازیگران اصلی.....
15.....	3-1-1-1. نسخ ناپذیری جنگ.....
16.....	2-1-1. مفاهیم نظریه واقع‌گرایی.....
16.....	1-2-1-1. قدرت.....
21.....	2-2-1-1. منافع ملی.....
24.....	1-2-2-1-1. شاخص‌های منافع ملی.....
25.....	2-2-2-1-1. انواع منافع ملی.....
26.....	3-2-1-1. موازنه‌ی قدرت.....
30.....	2-1. نتیجه‌گیری.....
32.....	بخش دوم: سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه، دوره‌ی 2002-1923.....
33.....	مقدمه.....
34.....	1-2. سیاست خارجی ترکیه از تشکیل جمهوری تا پایان جنگ جهانی دوم.....
35.....	2-2. سیاست خارجی ترکیه در دوره‌ی اول جنگ سرد.....
40.....	3-2. سیاست خارجی ترکیه در دوره‌ی دوم جنگ سرد.....
47.....	4-2. سیاست خارجی ترکیه پس از جنگ سرد.....
53.....	5-2. نتیجه‌گیری.....
57.....	بخش سوم: کمالیسم، اسلام‌گرایی و حزب عدالت و توسعه.....

58.....	مقدمه
60.....	1-3. گفتمان کمالیسم.....
61.....	1-1-3. لائسیسم.....
66.....	2-1-3. ناسیونالیسم همگون ساز.....
69.....	2-3. گفتمان اسلام‌گرایی.....
70.....	1-2-3. اسلام‌گرایان و حمایت از احزاب راست‌مركز.....
71.....	2-2-3. تشكيل احزاب اسلام‌گرا.....
72.....	3-2-3. جنبش جهان‌بینی ملی.....
76.....	4-2-3. اسلام‌گرایان در قدرت.....
78.....	5-2-3. کودتای 28 فوریه 1997: واگرایی نیروهای اسلام‌گرا.....
84.....	3-3. حزب عدالت و توسعه.....
86.....	1-3-3. اعضا، برنامه و گفتمان.....
91.....	2-3-3. اسلام‌گرا در لایه فردی.....
94.....	3-3-3. پایگاه‌های اجتماعی و اقتصادی.....
95.....	1-3-3-3. بیرهای آناتولی.....
98.....	2-3-3-3. جنبش گولن.....
103.....	4-3. نتیجه‌گیری.....
109.....	بخش چهارم: سیاست خاورمیانه‌ای حزب عدالت و توسعه.....
110.....	مقدمه.....
111.....	1-4. سیاست خارجی ترکیه در آغاز هزاره ی سوم.....
113.....	2-4. دکترین عمق استراتژیک.....
116.....	3-4. اصول جدید در سیاست خارجی ترکیه.....
117.....	1-3-4. اصول روش‌شناسانه.....
117.....	1-1-3-4. دیدگاه «ژرف بینانه» به جای برخورد «بحران محور».....
118.....	2-1-3-4. تعریف چارچوبی «استوار و سیستماتیک» پیرامون جهان.....
119.....	3-1-3-4. اتخاذ نوع جدیدی از گفتمان و دیپلماسی.....

120.....	2-3-4. اصول عملیاتی.....
120.....	1-2-3-4. تعادل بین آزادی و امنیت.....
122.....	2-2-3-4. به صفر رساندن مشکلات با کشورهای همسایه.....
127.....	3-2-3-4. اتخاذ سیاست چندجانبه و چندخطی.....
129.....	4-2-3-4. اتخاذ گفتمان دیپلماتیک بر اساس «شراکت انعطاف‌پذیر».....
131.....	5-2-3-4. دیپلماسی موزون.....
132.....	4-4. نقد دیدگاه داووداوغلو.....
135.....	5-4. سیاست خاورمیانه‌ای حزب عدالت و توسعه در عمل.....
136.....	1-5-4. تاثیر تغییرات جهانی – منطقه‌ای.....
138.....	2-5-4. ناکارایی سیاست خاورمیانه‌ای پیشین.....
140.....	3-5-4. ترکیه – سوریه.....
142.....	4-5-4. ترکیه – عراق.....
147.....	5-5-4. ترکیه – آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا.....
156.....	6-5-4. ترکیه – اسرائیل.....
163.....	نتیجه‌گیری.....
170.....	فهرست منابع.....

مقدمه

با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه، پس از پیروزی در انتخابات سراسری سال 2002، سیاست خارجی ترکیه، تغییرات چشم‌گیری، به خصوص در منطقه‌ی خاورمیانه، داشته است. قبل از آن، دولت‌های مختلف سکولار ترکیه، با تمسک به آموزه‌های آتاتورک و سنت کمالیستی، از درگیر شدن در مسائل خاورمیانه دوری می‌کردند و دولت‌هایی هم که بر خلاف سنت کمالیستی عمل می‌کردند، با کودتای ارتش و برخورد محافل لائیک روبرو می‌شدند. در این سال‌ها رابطه‌ی ترکیه با کشورهای خاورمیانه، تاکتیکی و مقطعی و در راستای جهت‌گیری غربی، تعریف می‌شد.

با این حال، از زمان حاکمیت حزب عدالت و توسعه بر ترکیه، این کشور، فعالیت گسترده‌ای در منطقه‌ی خاورمیانه انجام می‌دهد. در حال حاضر، ترکیه عضو ناظر اتحادیه عرب است و در جلسات آن شرکت می‌کند، دبیر کلی سازمان کنفرانس اسلامی را بر عهده دارد، در مسائل مهم منطقه‌ای، از جمله مناقشه‌ی اعراب - اسرائیل، میانجی‌گری بین گروه‌ها و کشورهای مختلف، شرکت می‌کند. سران بلند پایه ترکیه در طول چند سال اخیر، دیدارهای مختلفی را از کشورهای منطقه انجام داده و پذیرای مقامات بلند پایه‌ی این کشورها در دفعات مختلف بوده‌اند، که قبل از این سابقه نداشته است.

با توجه به این امر، در تحقیق حاضر تلاش کرده‌ایم به سوال اصلی زیر پاسخ دهیم:

«رویکرد جدید در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه در چه جهتی است؟ آیا تغییرات ایجاد شده در سیاست

خاورمیانه‌ای ترکیه، نشان دهنده‌ی نگاه واقع‌گرایانه‌ی رهبران حزب عدالت و توسعه به مسائل منطقه است؟»

در کنار سوال اصلی فوق سوالات فرعی زیر نیز مطرح می‌باشند:

- آیا رویکرد جدید ترکیه در خاورمیانه در راستای دلایل تاکتیکی‌ای همچون کسب رای بیشتر و جهت‌گیری ایدئولوژیک حزب، صورت می‌پذیرد.

- آیا این رویکرد جدید پاسخی دیر هنگام به تغییرات جهانی پس از جنگ سرد بوده و در نتیجه از دیدگاهی استراتژیک سرچشمه می‌گیرد؟

- آیا رویکرد جدید سیاست خارجی ترکیه در راستای منافع حزبی است یا منافع ملی؟

برخی از صاحب‌نظران در تبیین رویکرد جدید ترکیه در منطقه‌ی خاورمیانه، با نگاهی تقلیلی، محرک اصلی را عوامل تاکتیکی می‌دانند. برای مثال سامی‌کوهن، فعال شدن ترکیه در خاورمیانه را کسب پرستیژ برای رهبران حزب عدالت و توسعه و در نتیجه کسب رای بیشتر می‌داند؛ یا میشل رابین، آن را منبعث از نیروهای اسلام‌گرای ضد آمریکایی داخل ترکیه، توصیف می‌کند.

در کنار نظرات فوق، برخی دیگر از محققان با عنایت و توجه به اندیشه‌های داووداوغلو و همچنین شرایط خاورمیانه پس از جنگ سرد و یازده سپتامبر، به سيطره‌ی دیدگاه استراتژیک داووداوغلو بر سیاست خارجی ترکیه اشاره کرده و سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه را در راستای افزایش قدرت ترکیه در منطقه و تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای می‌دانند.

با توجه به موارد فوق، فرضیه اصلی پژوهش به صورت زیر مطرح می‌شود:

« حزب عدالت و توسعه، با تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه، جهت‌گیری واقع‌گرایانه‌ای را، با هدف

تامین بیشتر منافع ملی در پیش گرفته است.»

هدف اصلی از انجام این پژوهش را می‌توان «تبیین و شناخت بهتر سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه» دانست و

در ضمن اهدافی چون:

- شناخت دلیل اصلی رویکرد جدید سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه.

- شناسایی اندیشه و دیدگاه حاکم بر این رویکرد.

- شناسایی اصول جدید سیاست خارجی ترکیه.

- شناسایی اهداف سیاست خارجی ترکیه در منطقه‌ی خاورمیانه.

از جمله‌ی اهداف فرعی پژوهش محسوب می‌شود.

جمع‌آوری اطلاعات و مطالب برای پژوهش حاضر، از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی نظرهای

مختلف می‌باشد و استراتژی پژوهش به صورت توصیفی – تبیینی است.

پژوهش حاضر در بخش‌های زیر تدوین شده است:

1- چارچوب نظری

2- سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه، دوره‌ی 1923-2002

3- کمالیسم، اسلام‌گرایی و حزب عدالت و توسعه

4- سیاست خاورمیانه‌ای حزب عدالت و توسعه

5- نتیجه‌گیری

امید است که این پژوهش مورد توجه اساتید گرانقدر قرار گیرد.

بخش اول

چارچوب نظری

مقدمه

مسائل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل موضوعی است که بر زندگی کلیه آحاد و افراد از خاص و عام اثر می‌گذارد. اگرچه، هرکس از دیدگاه خود به این مسائل می‌نگرد و با هر پیشینه‌ی تحصیلاتی علاقمند به تجزیه و تحلیل روندهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشورهای مختلف است؛ با این حال دانش روابط بین‌الملل روز به روز تخصصی‌تر و حرفه‌ای‌تر شده و از اخبار روزمره، تحلیل‌های روزنامه‌ای و مطالعات غیر حرفه‌ای متمایز می‌گردد.

اساساً دانش روابط بین‌الملل و نظریه پردازی در خصوص آن، کمتر از یک قرن قدمت دارد و نقطه‌ی شروع آن به دوران جنگ جهانی اول می‌رسد که اولین نظریه پردازان روابط بین‌الملل به تدریج نظریات خود را بیان کردند. نخست این آرمان‌گرایان بودند که با خوشبینی نسبت به ذات انسان، اعتقاد داشتند که مراودات اقتصادی کشورها و ارتباطات بین جوامع و ملت‌ها، زمینه‌های جنگ و تعارض میان دولت‌ها را از بین می‌برد. با پیشنهاد نظریه‌پردازان آرمان‌گرا «جامعه ملل»¹ تشکیل شد تا با گفتگوها و همکاری‌های کشورهای مختلف در این سازمان جنگ دیگری همچون جنگ جهانی اول برپا نشود.

با وقوع جنگ جهانی دوم نظریات آرمان‌گرایانه در روابط بین‌الملل رنگ باخت و بسیاری اعتقاد پیدا کردند که این جنگ ناشی از نادیده انگاشتن سیاسی قدرت بوده است (مشیرزاده (الف)، 1386: 81). بنابراین نظریه‌ای واقع‌گرایانه که با واقعیت‌های بین‌المللی هم‌خوانی بیشتری داشته باشد مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب بود که نظریه‌ی واقع‌گرایی پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و در آرا اندیشمندان بنامی چون

1. League of Nations.

مورگنتا¹ انسجام یافت. اگرچه پس از آن نظریات مختلفی در تبیین روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دولت‌ها مطرح شده است، ولی نظریه‌ی واقع‌گرایی در طول این سالها همچنان موثرترین نظریه‌ای است که در بیان مسائل بین‌الملل مورد استفاده‌ی کارشناسان و سیاستمداران قرار دارد. در این پژوهش، با توجه به دیدگاه و عملکرد مقامات ترکیه در سیاست خارجی، نظریه‌ی واقع‌گرایی را مبنای پژوهش خود، قرار خواهیم داد.

1-1. نظریه واقع‌گرایی

پس از جنگ جهانی دوم، و با شکست نظریه آرمان‌گرا در تبیین روابط بین‌الملل، دانش روابط بین‌الملل در سیطره‌ی رویکرد واقع‌گرایی قرار گرفت که بر دولت محوری و بقای دولت در محیط آنارشیکی بین‌المللی اهمیت می‌داد. با این حال نظریه‌ی واقع‌گرایی نیز همچون هر نظریه‌ای در طول سالها مورد نقد قرار گرفت و تبیین‌های جدیدی بر خود دید. بنابراین، می‌توان با توجه به سیر تاریخی، نظریه واقع‌گرایی را به چهار دسته تقسیم کرد:

1- واقع‌گرایی کلاسیک: مبین دوره‌ی پیش از جنگ جهانی دوم است. این دوره اشاره به اندیشمندان مختلفی چون توسیدید² مورخ یونانی، منسیوس³ فیلسوف چین باستان، آگوستین قدیس⁴، عالم الهیات قرون وسطی و مهمتر از همه ماکیاولی⁵ و هابز⁶ دارد که در آثار و نوشته‌های خود مواردی چون قدرت، سرشت بد انسان و جدایی اخلاق از سیاست را مدنظر داشته‌اند و این موارد از مفروضه‌های اصلی نظریه‌ی واقع‌گرایی است (همان، 74-79).

2- واقع‌گرایی نوین⁷: به دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم اطلاق می‌شود و در اصل همان آرایه‌ی است که مورگنتا مدنظر دارد.

1 . Hans Joachim Morgenthau.

2. Thucydides.

3. Mencius.

4. St. Augustine.

5. Machiavelli.

6. Hobbes.

7. Modern Realism.

3- نو واقع‌گرایی¹: به آثار و اندیشه‌هایی که در دهه‌های 1960 و 1970 میلادی منتشر شدند اشاره دارد. نو واقع‌گرایی به نوعی خود از منتقدان اصلی واقع‌گرایی نوین است. ظهور نو واقع‌گرایی پاسخی بود در برابر اتهاماتی چون علمی نبودن، عدم توجه به اقتصاد بین‌الملل، بی‌توجهی به همکاری بین کشورها و نهادهای بین‌المللی (همان، 108).

4- واقع‌گرایی نو کلاسیک: واقع‌گرایی نو کلاسیک عنوانی است که گیدئون رز² به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین‌الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن، در توضیح روابط بین‌الملل، از بسیاری از بینش‌های واقع‌گرایی استفاده می‌کنند. نوکلاسیک‌ها بر خلاف نوواقع‌گرایان تنها به عوامل سطح نظام توجه ندارند، بلکه برآنند که برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز حائز اهمیت هستند (همان، 129).

واقع‌گرایی عملاً مهم‌ترین و پایدارترین نظریه‌ی روابط بین‌الملل بوده و جریان اصلی را در دانش بین‌الملل تشکیل می‌دهد. واقع‌گرایی اندیشه‌ای است که از منظر هستی‌شناسی، انسان را ذاتاً شرور و غیر قابل اعتماد می‌داند و با بدبینی به محیط بین‌الملل می‌نگرد. اندیشمندان واقع‌گرا مسائل را عاری از ارزش‌های اخلاقی و حقوقی مورد کاوش و بررسی قرار می‌دهند. هانس جی مورگنتا از نظریه پردازان واقع‌گرا و موثر در روابط بین‌الملل در کتاب سیاست میان ملت‌ها در خصوص نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل می‌نویسد:

"واقع‌گرایی بر آن است که نظریه در اصل عبارتست از جمع‌آوری داده‌ها و معنا بخشیدن به آنها از طریق برهان؛ یکی از مفروضه‌های این مکتب آن است که ماهیت سیاست خارجی را صرفاً می‌توان از راه بررسی رفتارهای سیاسی انجام شده و پیامدهای قابل پیش‌بینی این رفتارها تعیین نمود" (مورگنتا، 1384: 6).

سید عبدالعلی قوام رهیافت واقع‌گرایی را این گونه بیان می‌کند:

1. Neo-Realism.
2. Rose.

"مکتب رئالیسم (واقع‌گرایی)، سیاست بین‌المللی را از دیدگاه کشمکش بر سر قدرت مورد بررسی قرار می‌دهد و جنگ را وسیله‌ای برای تحقق اهداف و منافع ملی تلقی می‌کند. در این روند، افزایش قدرت دولت‌ها عامل مهمی در حفظ موازنه‌ی قدرت به شمار می‌رود." (قوام، 1384: 4).

در رهیافت واقع‌گرایی، بررسی رفتارهای بین‌المللی از دیدگاه قدرت صورت می‌گیرد و دولت محور اصلی این بررسی است. (همان، 59).

1-1-1. مفروضه‌های نظریه واقع‌گرایی

در خصوص وضعیت نظام بین‌الملل، اندیشه‌ی واقع‌گرایی با احیاء مفروضه‌های سنتی زیر شکل گرفته است:

- 1- محیط یا نظام دولتی که دولت‌ها در آن زندگی می‌کنند اساساً آنارشیک است.
- 2- دولت‌ها بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل هستند.
- 3- تعارض در این نظام را در بهترین حالت می‌توان در جهت کاهش احتمال جنگ اداره نمود؛ اما جنگ را نمی‌توان منسوخ کرد و در کل، نکته‌ی اصلی این است که راه حل نهایی برای جنگ وجود ندارد.
- 4- توسل به منافع مشترک بشر در بقا و توسل به حکومت جهانی به جای نظام مرکب از دولت‌ها، جملگی پوچ است.
- 5- مدیریت نظام باید مبتنی بر «منافع ملی»¹ دولت‌ها باشد و بهترین راه حفظ صلح برقراری «موازنه‌ی قدرت»² است. (مشیرزاده (الف)، 1386: 82).

1-1-1-1. نظام بین‌المللی آنارشیک

نبود یک حکومت مافوق در نظام بین‌المللی، یکی از مهمترین مسائل سیاست خارجی است که بر سیاست خارجی دولت‌ها تاثیر دارد. در حقیقت، نظریه‌ی واقع‌گرایی معتقد است که هرج و مرج، ویژگی محیط

1. National Interest.
2. Balance of Power.

بین‌المللی است که به طور جدی سیاست‌های بین‌المللی را از سیاست‌های داخلی متفاوت می‌کند (کاربو، لانتیس و بیسلی، 1383: 144). بنابراین، منظور از آنارشیک بودن نظام بین‌الملل، نبود مرجع اقتدار مرکزی است، که سبب تمایز آن با نظام داخلی می‌شود (مشیرزاده (الف)، 1386: 97). برداشت واقع‌گرایان از آنارشیک بودن نظام بین‌الملل متفاوت از برداشت مکتب لیبرالیسم و نولیبرالیسم است. منظور نولیبرال‌ها از آنارشی، فقدان مرجعی برای حل و فصل اختلافات و تضمین وفای به تعهدات است؛ در حالی که آنارشیک بودن نظام بین‌الملل در نظر واقع‌گرایان به معنای نبود مرجعی است که منحصراً ابزار اجبار را در اختیار داشته باشد. (مشیرزاده (ب)، 1386: 659).

در چنین محیطی دولت‌ها برای تامین امنیت، با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و منطق رقابت قدرت، از ایجاد توافق در زمینه اصول و هنجارهای جهانی پیشگیری می‌کند (قوام، 1384: 359). در نظام بین‌المللی که آنارشیک است، امکان همکاری بسیار محدود است و با وجود اینکه دولت‌ها ممکن است از همکاری و همگرایی سود اقتصادی ببرند، اما عواید اقتصادی تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع عواید ناشی از همکاری نگران‌اند و از آن می‌ترسند که دیگران بیشتر از آنها از همکاری سود ببرند. بنابراین به رغم آنکه ممکن است سود یا «دستاورد مطلق» ناشی از همکاری زیاد باشد، اما برای آنها آنچه اهمیت بیشتری دارد «دستاورد نسبی» است که اگر به زیان آنها باشد، مانع از همکاری یا تداوم آن خواهد شد. پس این آنارشی است که در میزان همکاری و حوزه‌های آن محدودیت ایجاد می‌کند (مشیرزاده (الف)، 1386: 116).

2-1-1-1. دولت‌ها بازیگران اصلی

برخی از پژوهش‌گران روابط بین‌الملل ادعا می‌کنند که تحلیل سیاست خارجی، از برخی جهات کاملاً در درون پارادایم واقع‌گرا قرار دارد، چرا که این پارادایم، قائل به دولت محوری است و بر تعاملات میان دولت‌ها تاکید دارد (کرمی، 1383: 108). واقع‌گرایان دولت‌ها را بازیگران اصلی صحنه‌ی سیاست بین‌الملل تلقی

می‌کنند و بر این اساس سایر بازیگران مانند شرکت‌های چند ملیتی و به طور کلی سازمانهای غیر حکومتی در چارچوب روابط میان دولت‌ها عمل می‌کنند (قوام، 1384: 357). واقع‌گرایی، تصویری «دولت - محور» از جهان به دست می‌دهد و از آنجا که دولت را محور روابط بین‌الملل می‌داند، موضوعاتی چون مطالعه‌ی تصمیم‌گیری سیاست خارجی یا تحلیل اجزای قدرت ملی بزرگ جلوه می‌کند؛ به همین دلیل، «جنگ بین دولتی»، بر خلاف سایر اشکال منازعه‌ی اجتماعی، موضوعی مستقل فرض می‌شود (براون، 1383: 117-118). واقع‌گرایی، تعریفی دقیق از دولت و پیدایش آن ارائه می‌دهد. دولت یک واحد سیاسی و دارای مبنای سرزمینی است که مشخصه‌ی آن وجود یک دستگاه تصمیم‌گیری و اجرایی مرکزی (دولت و دستگاه اجرایی) است؛ چه به لحاظ حقوقی، دولت یک عنصر حاکم است، به این معنا که نه مافوق خارجی و نه همتای داخلی را به رسمیت می‌شناسد و دولت در جهانی متشکل از دیگر واحدهای سرزمینی و سیاسی حاکم، با ویژگی‌های مشابه به حیات خود ادامه می‌دهد (همان، 118).

ریشه «دولت محوری» در نظریه واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل، به شیوه تفکر تاریخی باز می‌گردد. فردریش ماینکه، در بررسی خود پیرامون مصلحت وجودی دولت، آن را به نظریه سیاسی ماکیاولی و دیپلماسی دولت شهرهای ایتالیا در دوران نو زایش باز می‌گرداند که نمایانگر پیدایش احساس وجود منافع شخصی برای دولت‌های خاص بود که با آنچه در هنجارهای عمومی مورد تبلیغ کلیسای مسیحی، به عنوان نهاد ایدئولوژیک مسلط جامعه قرون وسطی، مطرح بود، تفاوت داشت (کاکس، 1386: 44-45). در واقع دولت‌ها یا نظام دولت - ملت مدرن امروزی که با عنوان نظام "وستفالیایی" شناخته می‌شود، بر اساس معاهده‌ی وستفالیای در سال 1648 میان کشورهای اروپایی و متعاقب جنگ‌های سی ساله شکل گرفت. نظام بین‌الملل وستفالیایی با نظام‌های سابق و روابط بین اجتماعات در دوره‌های ماقبل تفاوت دارد؛ از جمله نهاد پایه یعنی دولت، دارای حاکمیت در محدوده‌ی سرزمینی مشخصی است که از سوی سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است. روابط یا سیاست بین‌الملل به تبع وجود این دولت‌های سرزمینی شکل می‌گیرد و به تبع حاکمیت سرزمینی دولت‌ها، مرزها عامل محدودیت در روابط می‌گردند (مشیرزاده (ب)، 1386: 652-653). مورگنتا نیز با اشاره

به تاریخی بودن «دولت ملی» بر آن است که تا زمانی که جهان از نظر سیاسی به دولت‌های حاکم تقسیم شده است، آنها همچنان کنش‌گران مسلط در سیاست بین‌الملل باقی می‌مانند (مشیرزاده (الف)، 1386: 97).
والتز، از نخستین کسانی بود که به شکلی نظام یافته، طرح مبتنی بر نظام دولت‌ها را بیان کرد و نظریه خاصی که او به بنا شدن آن بر این پایه کمک نمود، یعنی نو واقع‌گرایی، امروزه از چنان نفوذی در حوزه‌ی مطالعاتی روابط بین‌الملل برخوردار است که اغلب، این طرح و نظریه را مترادف قلمداد می‌کنند. نو واقع‌گرایی، به دولت‌گره خورده است. این نظریه، به قول کراسنر، «دولت محور» یا «دولت سالار» است و مدلی از جهان ارائه می‌دهد که در آن «دولت‌ها بازیگر هستند» (تمنا، 1386: 756-755).

گیلپین از نظریه‌پردازان نو واقع‌گرا، می‌پذیرد که دولت‌ها تنها بازیگران نظام بین‌المللی نیستند، ولی آنها را مهمترین بازیگران می‌داند و تعامل میان آنها را شکل دهنده‌ی سایر بازیگران معرفی می‌کند. از نظر وی کنش‌گرانی چون شرکت‌های چند ملیتی، فقط عامل محرکی هستند برای بسط قدرت دولت در حوزه‌های اقتصادی (مشیرزاده، (الف)، 1386: 125-124).

در خصوص ماهیت دولت، باید بیان کنیم که نظریات زیادی در خصوص ماهیت دولت وجود دارد؛ ولی با این حال فرضیه مقدماتی بیشتر تحلیل‌های سیاست خارجی این است که دولت یک نهاد اجتماعی است که در دو محیط، موجودیت دارد: از یک طرف، محیط داخلی را می‌بینیم، متشکل از نهادهای دیگر در آن سرزمین که به واسطه‌ی دولت و تعاملات آنها با محیط و با یکدیگر تعیین حدود شده است و از طرف دیگر، محیط خارجی، متشکل از دیگر دولت‌ها و تعاملات آنها با محیط و با یکدیگر. نظریه‌ی متعارف روابط بین‌الملل بر این فرض استوار است که دولت همواره در صدد مداخله در هر دو محیط است. به عبارت دیگر دولت در «سیاست خارجی» و «سیاست داخلی» مداخله می‌کند. نظریه واقع‌گرایی بر این فرض مبتنی است که این دو شکل سیاست، متفاوت هستند. در مورد سیاست داخلی دولت پس از تصمیم‌گیری درباره راه کار، قادر است این راه را طی کند. به عبارت دیگر، دولت هم اجازه‌ی عمل کردن دارد و هم ابزار انجام آن را دارد. اما در سیاست

خارجی چنین نیست. دولت نمی‌تواند انتظار داشته باشد که دیگر دولت‌ها به اقتدار آن احترام بگذارند، زیرا در یک نظام آنارشیستی، هیچ دولتی از اقتدار برخوردار نیست (براون، 1383: 125-124).

واقع‌گرایان دولت را «بازیگری خردمند» یا عقلایی می‌دانند. بر طبق این نظر، اعتقاد بر این است که تصمیمات خارجی هر دولت یا بازیگر در محیط بین‌الملل، واکنش‌های عقلانی در برابر یک وضعیت خاص بوده و توسط یک بازیگر دولتی واحد تدوین می‌شوند. عقلانی بودن بر حسب اهداف/ وسایل سنجیده می‌شود. به عبارت دیگر، اعتقاد بر این است که دولت‌ها آن راه کاری را انتخاب می‌کنند که در متن مجموعه‌ای از ارزش‌ها، منافع آنها را به حداکثر افزایش دهد و خسارت آنها را به حداقل برساند (همان، 126).

بطور خلاصه، از نظر واقع‌گرایان امکان دارد که بسیاری از گروه‌های غیر دولتی و بازیگران غیر حکومتی بر حسب کارکردهایی خاص و تحت شرایطی ظهور یافته و یا ناپدید شوند؛ با این حال دولت‌ها همچنان در فضای بین‌الملل باقی می‌مانند و داور نهایی منازعات بین‌المللی، تلقی می‌شوند (قوام، 1384: 359).

3-1-1-1. نسخ ناپذیری جنگ

طرفداران نظریه واقع‌گرایی به زیان‌های ناشی از جنگ کاملاً آگاه هستند، اما تاکید می‌کنند که تجزیه و تحلیل آنها از قدرت و جنگ بر واقعیت‌های بین‌المللی استوار است و تعقیب این سیاست (سیاست قدرت) را از سوی تمامی دولت‌های مستقل، ناگزیر می‌دانند. از این رو واقع‌گرایان تنها راه جلوگیری از جنگ را ایجاد نوعی سیستم موازنه‌ی قدرت می‌دانند (همان، 73). با توجه به اینکه از نظر واقع‌گرایان، محیط بین‌الملل، محیطی آنارشیک است؛ بنابراین در چنین محیطی که فاقد یک سیستم حقوقی موثر و یک «نیروی پلیس بین‌المللی» است، دولت‌ها باید مراقب منافع خود باشند و نتیجه‌ی آن، بی‌اعتمادی، رقابت و برخورد میان دولت‌ها است (کاربو، لانتیس و بیسلی، 1383: 144). مطابق دیدگاه واقع‌گرایان، همه‌ی کشورها صرف نظر از توانایی نظامی و جایگاه‌شان در سیستم بین‌المللی باید مراقب باشند و نسبت به تهدیدات بالقوه عکس‌العمل نشان دهند (همان، 146).

نگاه نظریه پردازان واقع‌گرا به محیط بین‌الملل بدبینانه (و به نوعی واقع بینانه) است و این موضوع را می‌توان با توجه به مفروضه‌های فوق دریافت. در واقع این نوع نگاه به جهان پیرامون از مفروضه‌ی اصلی هستی‌شناسی این متفکران نشأت می‌گیرد و آن اعتقاد به شرور بودن ذات انسان است. از این منظر سرشت انسان در طول تاریخ تغییری نکرده و نمی‌توان سرشت بد آن را تغییر داد. لذا باید مسائل مربوط به جهان را با توجه به آن تنظیم کرده و از خوشبینی آرمانی نسبت به انسان پرهیز کرد.

1-1-2. مفاهیم نظریه واقع‌گرایی

همراه با مسلط شدن اندیشه‌ی واقع‌گرایی بر دانش بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، مفاهیمی چون قدرت، منافع ملی و موازنه‌ی قدرت - که از مفاهیم اصلی نظریه واقع‌گرایی هستند - برجسته شد و برای خارج شدن از حالتی انتزاعی و تبدیل به مفهومی عملی، تحت بررسی نظریه پردازان قرار گرفت. که به معرفی این مفاهیم از دیدگاه واقع‌گرایان می‌پردازیم.

1-1-2-1. قدرت

قدرت یکی از واژگان مهم و اساسی در علم سیاست است. مفهوم قدرت در دانش سیاسی، مفهومی انتزاعی است و هر کس از منظری بر آن می‌نگرد؛ دلیوگالی گفته است:

«قدرت مفهومی مورد منازعه است. قدرت در شکل‌های مختلفی اعمال می‌شود و جلوه‌های

متنوعی دارد. بنابراین، تعریف و درک یکسانی از آن وجود ندارد» (به نقل از وحیدی، 1386: 699).

دال¹ قدرت را با استفاده از مفهوم «رابطه» تعریف کرده و می‌گوید: «قدرت رابطه‌ای میان چند بازیگر است که در آن، یک بازیگر دیگر بازیگران را به عملی وا می‌دارد که در غیر اینصورت آن عمل را انجام نمی‌دادند» (به نقل از عالم، 1384: 89). مک‌آیور، گرین، شوارزنبرگر، گلدهایمر و شیلد، قدرت را معادل با «توانایی»

1. Dahl.

می‌دانند؛ برای مثال مک‌آیور می‌نویسد: «منظور از داشتن قدرت، توانایی تمرکز، تنظیم یا هدایت رفتار اشخاص یا کارهاست.» اما لاسول¹ در تعریف قدرت از مفاهیم «مشارکت» و «رابطه» بهره‌جسته و عنوان می‌کند که: «قدرت، مشارکت در تصمیم‌گیری و رابطه‌ای میان فردی است» (عالم، 1384: 90).

اندیشمندان واقع‌گرا، روابط قدرت را هسته‌ی اصلی سیاست می‌دانند و معتقدند آنچه روابط سیاسی انسان‌ها را از دیگر روابط آنها متمایز می‌کند، قدرت است. از دیدگاه واقع‌گرایان محیط جهانی همچون عرصه‌ی داخلی، مبارزه‌ی بازیگران و کنش‌گران سیاسی در جهت حفظ و افزایش قدرت است. لذا مفهوم قدرت جایگاه ویژه‌ای در آراء آنان دارد. واقع‌گرایان معتقدند که در این نظام، حفظ یا کسب قدرت، مهمترین اقدام دولت‌ها و کنش‌گران بین‌المللی است. رینولد نیبور² در این خصوص بر آن است، سیاست بین‌الملل نیز مانند روابط میان گروه‌های کوچک، تلاشی برای حفظ و کسب قدرت است (مشیرزاده (الف)، 1386: 87). فردریک شومان، قدرت را تنها منطق نظام بین‌المللی می‌داند:

"تنها سیاست منطقی و قابل توجیه در نظام بین‌المللی قدرت ملی است که باید آن را در مقابل تهدیدات و تصادفات محتمل‌الوقوع حفظ کرد و در مواردی که فرصت توسعه وجود داشته باشد و مخاطره‌پذیری نامعقولی هم در بر نداشته باشد، باید آن را گسترش داد و توسعه بخشید"
(به نقل از همان، 88).

ریمون آرون قدرت طلبی واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل را مورد توجه قرار داده است و معتقد است واحدهای سیاسی قدرت را فی‌نفسه طلب نمی‌کنند، بلکه از آن همچون ابزاری برای نیل به سایر اهداف مانند صلح یا عظمت، یا برای تاثیر در آینده‌ی نظام بین‌الملل استفاده می‌کنند (همان، 92-91). مورگنتا نیز مانند آرون، به مفهوم قدرت همچون ابزاری در جهت رسیدن به اهداف، می‌نگرد؛ ولی تاکید خاصی بر قدرت دارد و به نقش حیاتی آن برای دولت‌ها در محیط بین‌المللی واقف است، بدین جهت است که

2. Lasswell.
2. Reinhold Niebuhr.

از نظر وی حفظ و کسب قدرت، جایگزین اهداف دولت‌ها شده و به نوعی به مهمترین هدف برای آنان، تبدیل می‌شود:

"سیاست بین‌الملل، مانند سایر عرصه‌های سیاست، مبارزه‌ای است برای حفظ و کسب قدرت، اهداف غایی سیاست بین‌الملل هرچه باشد، همیشه قدرت، هدفی عاجل محسوب می‌شود. دولتمردان و ملت‌ها ممکن است نهایتاً در جستجوی آزادی، امنیت، رفاه یا خود قدرت باشند. ممکن است اهداف خود را بر اساس آرمانی مذهبی، فلسفی، اقتصادی یا اجتماعی تعریف کنند ... اما هرگاه بکوشند اهداف خود را از طریق سیاست بین‌الملل محقق سازند باید برای کسب و حفظ قدرت دست به تلاشی بارز بزنند" (مورگنتا، 1384: 45).

مورگنتا معتقد است دولت‌ها در محیط بین‌المللی دو نوع رفتار دارند که نباید آنها را با هم یکی دانست. نوعی از رفتار میان دولت‌ها وجود دارد که ماهیت سیاسی ندارد و بدون توجه به قدرت انجام می‌شود و تاثیری بر قدرت دولت‌ها ندارد، مانند بسیاری از فعالیت‌های حقوقی، اقتصادی، بشر دوستانه و فرهنگی؛ که این فعالیت‌ها به سیاست بین‌الملل مربوط نمی‌شود. نوع دوم رفتار در رابطه با قدرت است و ماهیتی سیاسی دارد و در آن دولت‌ها در جهت کسب قدرت فعالیت می‌کنند (همان، 46). با توجه به این دیدگاه مورگنتا می‌شود گفت که برای وی مسائل دیگری به غیر از قدرت، در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد. مورگنتا در بیان قدرت در عرصه‌ی بین‌المللی به مفهوم «قدرت سیاسی» اشاره کرده و معترف است که مفهوم قدرت سیاسی یکی از بحث‌انگیزترین و مشکل‌ترین مباحث علوم سیاسی است. وی قدرت سیاسی را این‌گونه تعریف می‌کند:

"منظور ما از قدرت سیاسی، کنترل متقابل میان خود صاحبان اقتدار عمومی و نیز میان آنها و مردم است. قدرت سیاسی رابطه‌ای روانی است میان کسانی که آن را اعمال می‌کنند و آنها بی که این قدرت بر آنها اعمال می‌شود. قدرت سیاسی به گروه نخست این امکان را می‌دهد که از طریق فشار بر اذهان گروه دوم، برخی رفتارهای آنان را کنترل نمایند" (همان، 47).

با توجه به بیان فوق آشکار می‌شود که مورگنتا نیز همچون برخی از اندیشمندان سیاسی در تعریف قدرت از مفهوم «رابطه» بهره می‌برد. وی در ادامه بیان می‌کند که قدرت سیاسی از طریق فشار اعمال می‌شود و فشار سه منشا دارد: توقع سود، هراس از زیان و احترام یا عشق به افراد و نهادها؛ و به سه روش اعمال می‌شود: دستور، تهدید و جاذبه یا کاریزما¹ یک فرد یا مقام (همان).

مورگنتا معتقد است قدرت سیاسی متفاوت با نفوذ، زور، قدرت نامشروع و قدرت غیر قابل استفاده است. وی زور را خشونت فیزیکی می‌داند که به اشکال اقدامات نظامی، جنگ، حبس و اعدام بروز می‌کند. از نظر وی وقتی خشونت فیزیکی تحقق یابد در واقع قدرت فیزیکی جایگزین قدرت سیاسی شده است زیرا رابطه‌ی روانی میان دو ذهن (که بنیان قدرت سیاسی را تشکیل می‌دهد) دیگر وجود ندارد (همان، 48). در اینجا مفهوم قدرت سیاسی مورد نظر مورگنتا به مفهوم دیپلماسی بسیار نزدیک می‌شود.

مورگنتا معتقد است که دولت‌ها در چارچوب قدرت، دارای انتخاب‌های سیاسی محدودی هستند که عبارتند از: حفظ وضع موجود، افزایش قدرت و نمایش قدرت؛ بر این اساس دولتی که سیاست خارجی‌اش در جهت حفظ (نه تغییر توزیع) قدرت است، از سیاست حفظ وضع موجود پیروی می‌کند؛ دولتی که سیاست خارجی آن در مسیر تحصیل قدرت بیشتر است، طالب وضع موجود نبوده، سیاست‌های امپریالیستی (افزایش قدرت) را دنبال می‌کند و سرانجام دولتی که سیاست خارجی‌اش بر نمایش قدرت استوار است معمولاً به منظور حفظ یا افزایش آن، در صدد سیاست تغییر اعتبار است. بنابراین هر یک از بازیگران سیاست بین‌الملل باید ضمن درک اهداف اولیه خود از سیاست‌ها و استراتژی‌های متحدان و دشمنان خویش آگاهی داشته باشد (قوام، 1384: 59-60).

با تغییر عرصه‌ی سیاست بین‌الملل و با گسترش فراتکنولوژی‌ها و شبکه‌ها و رسانه‌های اطلاعاتی جدید و اهمیت یافتن موضوعاتی چون افکار عمومی در عرصه‌ی سیاست، نحوه‌ی برداشت از قدرت و مکانیسم‌های اعمال آن نیز متحول و پیچیده شده است. به عبارت دیگر قدرت صرفاً متکی بر منابع مادی و توانایی نیست و

1. Charisma.

دیگر مفهومی تک بعدی فرض نمی‌شود، بلکه اشکال مختلفی همچون اجباری، نهادی، ساختاری، مولد، نرم و فرا قدرت پیدا کرده است. در این راستا از نظر تحلیل‌گران، مهمترین ابعاد قدرت در عرصه‌ی بین‌الملل به شرح زیر است: (وحیدی، 1386: 710-708)

- 1- دامنه: مرتبط است با تعداد بازیگرانی که مورد نفوذ یک بازیگر هستند.
- 2- وزن: مرتبط است با میزان احتمالی که بازیگر تحت تاثیر قرار می‌گیرد.
- 3- هزینه: میزان هزینه‌ی اعمال قدرت برای طرفین بستگی به میزان نفوذ دارد. کشوری بیشترین قدرت را دارد که با کمترین هزینه موفق به تغییر رفتار دیگری شود.
- 4- ابزار: ابزارهای مختلفی برای اعمال قدرت و روش‌های مختلفی برای طبقه بندی آنها وجود دارد. یکی از این روش‌ها مشتمل بر مقولات زیر است:
 - ابزار نمادین: شامل نهادهای هنجاری یا اطلاعات یا گفتمان‌ها می‌شود. یک کشور دیگران را از طریق هنجارها و یا اطلاعات تحت تاثیر قرار می‌دهد.
 - ابزار نهادی: یک کشور از طریق نهاد سازی، به خصوص نهادهای بین‌المللی و هدایت آنها در جهت منافع ملی خود، دیگران را تحت تاثیر قرار می‌دهد.
 - ابزار اقتصادی: کاهش یا افزایش کالاها یا خدمات در دسترس یک کشور.
 - ابزار دیپلماتیک: یک کشور با گفتگو و اقناع سازی رفتار سایرین را تحت تاثیر قرار می‌دهد.
 - ابزار نظامی: این ابزار در طول تاریخ جذابیت زیادی داشته ولی امروزه کاربرد آن از سودمندی کمتری برخوردار است.

نو واقع‌گرایان نیز، در تحلیل مفهوم قدرت پذیرفته‌اند که فقط نمی‌توان بر «قدرت عناصر ملی» چون جمعیت، سرزمین، رفاه مادی و میزان نیروی نظامی متکی بود و در کنار آن باید به سایر اشکال قدرت همچون «قدرت رابطه‌ای» نیز باید توجه نمود و در این راستا مفاهیم جدیدی، چون قدرت نرم و فرا قدرت مورد قبول نو واقع‌گرایان قرار گرفته است. بنابراین، مفهوم سازی نوین قدرت برای درک نحوه‌ی تدبیر امور